



یادداشت معلم

با پایان سال 2016، نشریه صدای دانش آموز نیز تولد یک ساله خود را پشت سر می‌گذارد. نشریه‌ای که با قلم زیبا و شیوای نوجوانان و جوانان بین 15 تا 18 ساله به دو زبان فارسی و سوندی نوشته شده و به‌این ترتیب، یک گنجینه ادبی نوجوانان به حساب می‌آید.

اما سال گذشته، تنی چند از نویسندگان این نشریه راهی دانشگاه شدند و نشریه از وجود آن‌ها محروم شد اما خوشبختانه دانش‌آموزان دیگری جای آن را گرفتند که همانند شکوفه‌های بهاری می‌درخشند و بارور می‌گردند.

در این‌جا جای دارد از همه شاگردانم که با این نشریه در گذشته و حال همکاری کردند و همکارانم در عرصه آموزش و پرورش و همه شبکه‌های اجتماعی که این نشریه را منتشر کردند نهایت سپاسگزاری را دارم. همچنین از عزیزی که نشریه را ادیت و صفحه‌بندی و برای انتشار آماده می‌کند بی‌نهایت ممنونم!

به امید این که در سال جدید نیز این نشریه با همان انرژی سال گذشته، منتشر گردد و همچنان تشویقی برای نویسندگی و روزنامه‌نگاری خلاق برای شاگردان عزیزم باشد!

با وجودی که روز کریسمس، یک عید مذهبی شناخته می‌شود، اما از اوایل قرن بیستم میلادی به بعد، به‌طور گسترده به‌عنوان یک جشن غیرمذهبی و کاملاً سکولار برگزار شده و برای بیش‌تر مردم، این ایام به‌عنوان دور هم جمع‌شدن اقوام و دوستان و هدیه دادن به هم و جشن و سرور شناخته می‌شود. کریسمس با آیین‌های ویژه‌ای به‌طور مثال آراستن درخت کریسمس، برگزار شده و شخصیتی خیالی به‌نام «بابائونل» در آن نقشی مهم دارد. در هر صورت کریسمس و ایام آخر سال 2016، بر همه انسان‌های آزاده، به ویژه دانش‌آموزانم خویم خجسته باد!

معلم



تو را دوست می‌دارم

تو را به جای همه کسانی که نشناختم دوست می‌دارم
تو را به خاطر عطر نان گرم

برای برفی که آب می‌شود دوست می‌دارم
تو را به جای همه کسانی که دوست نداشتم دوست می‌دارم
تو را به خاطر دوست داشتن دوست می‌دارم
برای اشکی که خشک شد و هیچ وقت نریخت
لبخندی که محو شد و هیچ‌گاه نشکفت دوست می‌دارم

تو را به خاطر خاطره‌ها دوست می‌دارم
برای پشت کردن به آرزوهای محال

به خاطر نابودی توهم و خیال دوست می‌دارم
تو را برای دوست داشتن دوست می‌دارم
تو را به خاطر بوی لاله‌های وحشی
به خاطر گونه زرين آفتاب گردان

تو را به خاطر دوست داشتن دوست می‌دارم
تو را به جای همه کسانی که ندیده‌ام دوست می‌دارم
تو را برای لبخند تلخ لحظه‌ها

پرواز شیرین خاطره‌ها دوست می‌دارم
تو را به اندازه همه کسانی که نخواهم دید دوست می‌دارم
اندازه قطرات باران، اندازه ستاره‌های آسمان دوست می‌دارم
تو را به اندازه خودت، اندازه آن قلب پاکت دوست می‌دارم

تو را برای دوست داشتن دوست می‌دارم
تو را به جای همه کسانی که نمی‌شناختم... دوست می‌دارم
تو را به جای همه روزگاران که نمی‌زیسته‌ام... دوست می‌دارم
برای خاطر عطر نان گرم و برفی که آب می‌شود و
برای نخستین گناه ...

تو را به خاطر دوست داشتن... دوست می‌دارم
تو را به جای تمام کسانی که دوست نمی‌دارم... دوست می‌دارم



شعر پل الوار
شاعر فرانسوی
ترجمه احمد شاملو

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهایی است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرتمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پساناستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به‌زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یک‌سان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قذغن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به‌صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگرانی شده‌اند که به‌زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانتا تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سنوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به‌زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به‌این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به‌بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به‌زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به‌زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به‌بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



تفاوت سال نو میلادی و نوروز

تقویمی که ما از آن استفاده می‌کنیم یکی از دقیق‌ترین و مناسب‌ترین تقویم‌های جهانی است. اما متأسفانه فقط اندکی از ما آن را به‌خوبی می‌شناسیم و تاریخچه به‌وجود آمدن آن را می‌دانیم. برای مثال برخلاف تصور عموم، تقویمی که امروز از آن استفاده می‌کنیم، قدمت هزار و سیصد و نود ساله ندارد، بلکه در همین دو قرن اخیر تدوین شده است. سرآغازگاه شماری هجری شمسی روز جمعه ۱۸ فروردین سال ۱ هجری خورشیدی (۲۹ شعبان ۱ سال پیش از هجرت) برابر ۱۹ مارس ۶۳۴ میلادی قدیم (زولینی) و ۲۳ مارس ۶۲۲ میلادی جدید (گرگوری) است. البته روز اول سال یک هجری شمسی از (۱ فروردین تا ۲۴ شهریور) ۵ ماه و ۲۴ روز پیش از هجرت پیامبر (کمتر از یک سال) است و این به‌این معنی است که نوروز پیشینه مذهبی ندارد.

لحظه تحویل سال شمسی مقارن با عبور مرکز خورشید از نقطه اعتدال بهاری است، وقتی که خورشید از نیم کره جنوبی وارد نیم‌کره شمالی آسمان می‌شود این لحظه که اول برج حمل نامیده می‌شود، نوروز نامیده می‌شود و همیشه با روز اول بهار منطبق است. منشأ پیدایش نوروز به‌درستی معلوم نیست، برخی از روایت‌های تاریخی آغاز نوروز را به بابلیان نسبت می‌دهند. بر طبق این روایت‌ها، رواج نوروز در ایران به سال ۵۳۸ (قبل از میلاد) یعنی زمان حمله کوروش بزرگ به بابل باز می‌گردد. همچنین در برخی از روایت‌ها از زرتشت به‌عنوان بنیان‌گذار نوروز نام برده شده است. کوروش نوروز را در سال ۵۳۸ (قبل از میلاد) جشن ملی اعلام کرد.

اولین عبارت «هجری شمسی» در تقویم رسمی سال ۱۳۰۴ هجری قمری آمد. این تقویم را عبدالغفارخان نجم‌الدوله (۱۳۲۶-۱۲۵۹ق) استخراج کرده بود که در بالای صفحات آن برای نخستین بار عبارت سال هجری شمسی ۱۲۶۵ به‌چشم می‌آید. تا قبل از این تاریخ، تقویمی که اساس آن شمسی و مبدأ آن هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه باشد در ایران رایج نبوده است.

گاه شماری میلادی، گاه شماری با ریشه مسیحی است که هم اکنون در بیش‌تر کشورهای جهان استفاده می‌شود و تقویمی بین‌المللی است. این گاه شماری از گاه شماری زولینی با مبدأ میلادی (میلاد حضرت عیسی) است و نخست از سوی الویسیوس لیلیوس که پزشکی از اهل ناپل بود پیشنهاد شد. تعدیل کبیسه‌گری این گاه‌شماری در ۲۴ فوریه ۱۵۸۲ از سوی پاپ گری گوری سیزدهم پذیرفته شد و از آن پس به‌گاه شماری گریگوری نیز مشهور شد.

نقض نخست گاه‌شماری گریگوری، سرآغاز سال است که امروزه ۱ ژانویه به‌صورت رسمی شناخته شده است. بیش‌تر در این باره اتفاق نظری میان کشورها و فرقه‌های مسیحی نبود. با توجه به‌این‌که اول ژانویه برابر با ۱۰ یا ۱۱ ادی گاه‌شماری خورشیدی (اوایل زمستان در نیم کره شمالی و اوایل تابستان در نیم کره جنوبی) است این زمان از لحاظ لحاظ حرکت انتقالی زمین و درمقایسه با سرآغاز گاه‌شماری‌های معتبر جهان برای آغاز سال مناسب نیست. از همین جا هست که اشکال‌های بزرگ در آژانه تاریخ برای آن به‌وجود آمده است.

همچنین این گاه‌شماری پایه دقیق مذهبی ندارد و مشکلات مذهبی مسیحیان را برطرف نکرده است و ایام مذهبی را به‌طور دقیق مشخص نمی‌کند و برای تعیین این ایام باید از تقویم قمری کمک گرفت و منجمین ناچارند هر سال با کمک گرفتن از روش اپاکت (Epacte) محل آن را در ماه‌های قمری پیدا کنند؛ در نتیجه عید پاک در فاصله ۲۲ مارس تا ۲۵ آوریل دایماً در تغییر است. همچون سایر اعیاد و روزهای مذهبی مسیحیان و مسلمانان.

و در آخر می‌خواهم به‌تفاوت سال نو میلادی و نوروز بپردازم: نوروز بخشی از آداب و رسوم ملل فارسی زبان و بعضی از کشورهای همسایه است که روزگاری جز ایران محسوب می‌شدند. و نوروز در ایران، همان‌طور که گفته شد هیچ پیشینه مذهبی ندارد. اما سال نو میلادی پیشینه مذهبی دارد که برابر است با تولد عیسی مسیح و همان‌طور که گفته شد فقط تاریخ آن برای دسته‌های مختلف مسیحیان با اختلاف تنها چندروز فرق می‌کند ولی تمامی دسته‌ها سال نو میلادی را به‌مناسبت تولد مسیح جشن می‌گیرند.

فاطمه اصغر محمدی، 19 ساله



مادرم از خوشحالی گریه می‌کرد!

با وزیدن اولین نسیم صبحگاهی، گنجشک‌ها به صدا در آمده بودند، گویا آن روز یکی از زیباترین روزهای تابستانی بود. اول از هر چیز دوشی گرفتیم. با وجود این‌که گرسنه بودم، ولی باطنم خوشحال بود و از شادی میل به خوردن چیزی را نداشتم. نگاهی به ساعت انداختم. گویا وقت رفتن بود، سفری در پیش داشتم، سفری جزءدوری و غربت از آغوش گرم پدر و مادر، چیز دیگری نبود. سال‌ها بود که دور از پدر و مادرم در غربت به‌سر می‌بردم.

خیلی مشتاق دیدارشان بودم اما این فرصت تاکنون پیش نیامده بود، من می‌خواستم اما مشکل‌ساز بود. خلاصه آن روز فرا رسید که دیروز نگرانش بودم. چمدانم را گرفتم و به‌طرف ایستگاه ترن آزلاندا اکسپرس راه افتادم هوا گرم و معتدل بود هی با خودم فکر می‌کردم که وقتی مامان جونم و بابا جونم را ببینم، چه اتفاقی رخ خواهد داد شاید مادرم از خوشحالی بگرید، در همین فکرها بودم که رسیدم فرودگاه آزلاندا.

طول پرواز با ایران ار، ۷ ساعت بود اما یک ساعت تاخیر هم اعلام شد. به‌دلیل سوخت‌گیری بعد از سه ساعت پرواز در بلژیک فرود آمدیم. یک ساعت تاخیر کلی خسته بودم.

خلاصه بعد از هفت هشت ساعت پرواز خسته و کوفته در فرودگاه تهران بزرگ فرود آمدیم.

تشکر فراوان از دوست خوبم محمدرضا چون که توانست من را تا خانه مامان جونم (تموم داروندارم) برساند. آن‌ها می‌خواستند به فرودگاه بیایند اما راضی به زحمت‌شان نشدم. اول از همه پدرم را دیدم که در سر کوچه انتظارم را می‌کشید از ماشین پیاده شدم، همدیگر را سخت در آغوش گرفتیم و کلی هم رویوسی کردیم. بعد مادر عزیزم را دیدم که خیلی خوشحال شده بود همان‌طور که فکر می‌کردم مادرم از خوشحالی گریه می‌کرد.

اول خیلی خوشحال بودم بعد هم کمی ناراحت شدم از این‌که روزگار بد پیرش کرده بود.

در طول مدتی که آن‌جا بودم خیلی به‌من خوش گذشت. به‌امید این‌که دوباره بتوانم مادر جون و اعضای فامیلم را به‌زودی ملاقات کنم.

به امید دیدار

حمید قنبری، 19 ساله

یونیسف: وضعیت کودکان در سوریه یک فاجعه است

صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) روز پنج‌شنبه 8 دسامبر 2016-18 آذر 1395 در برلین، اعلام کرد که اکثر کودکان سوریه نیاز ضروری به کمک‌های بشردوستانه دارند. طبق گزارش یونیسف حدود نیم میلیون کودک در شهر محاصره‌شده حلب از هیچ کمکی بهره‌مند نمی‌شوند.

بسیاری از کودکان در مناطق جنگ‌زده در معرض خطر قرار گرفته‌اند. یونیسف فقط در ظرف سال گذشته حمله به 84 مدرسه را ثبت کرده است؛ حملاتی که در طی آن‌ها 69 کودک جان خود را از دست دادند.

به‌گفته کارشناسان یونیسف، اطلاعات دقیق و آمار واقعی از تعداد کودکان کشته‌شده در خشونت‌های جنگ داخلی سوریه وجود ندارد. طبق گزارش‌های سازمان ملل متحد که بازتابنده‌ی آمارهای نسبی است، 400 کودک در جریان جنگ و درگیری‌ها در سوریه در سال 2015 کشته شده‌اند.

به‌ویژه وضعیت کودکان سوریه در حلب بسیار وخیم گزارش شده است. ده‌ها هزار کودک مجبور شده‌اند در شرایط جنگی بسیار هولناک خانه و کاشانه خود را در این شهر ترک کنند. سازمان ملل تعداد زیادی چادر در اختیار جنگ‌زدگان و آوارگان قرار داده است.

قرمز به رنگ خون



غرق در فکر کردن بود، متوجه اطرافش نبود. آدم‌های اطرافش چیزی به‌جز بازیکنان پانتونیم نبودند، انگار داشتند بهش هشدار می‌دادند، کریسمس ... درگیر افکارش بود که یک کودک با ذوق فراوان پرسید: این کلاه‌ها چند؟

کار این روزهایش شده بود فروش کلاه‌های کریسمس، کلاه‌هایی با رنگ سفید، قرمز، که هر کودکی را به‌وجود می‌آورد، اما این کلاه‌ها شده بود خالی از احساس و رنگ برای کودک او.

کودک ۸ ساله‌ای که ۶ ماه در آرزوی خانه‌ای گرم و نرم در این شب‌های سرد بود.

۶ ماهی بود که از اتاق کوچک‌شان بیرون انداخته شده بودند، در این ماه‌های سرد نتوانستند جایی را برای زندگی پیدا کنند.

کودک فقط یک آرزو داشت، آرزوی سققی بالای سرش. یک روز که کودک مشغول بازی بود از جلوی یک مغازه ه اسباب‌بازی‌فروشی رد شد و برق چشمانش به‌کلبه آرزوهایش خورد، خونه‌ای کوچک از جنس پارچه؛ انگار که رویایش را پیدا کرده بود. با پایهای لرزان که روی برف‌ها می‌رقصید، دوان دوان خود را به مادر رساند که این خبر خوش را با او تقسیم کند.

مادر که مشغول فروش کلاه‌های قرمز رنگ بود، وقتی که این خبر را شنید نمی‌دانست خوشحال باشد که کودکش بعد از ۶ ماه این‌گونه خنده از لبانش سرازیر شده یا این‌که ناراحت از ناتوانی در برابر خریدن آرزوی کودکش.

شب کریسمس شد، کودک طبق چیزهایی که از بابائوایل شنیده بود، آماده شد برای خواب راحت و فردایی با هدیه بابا نوئل.

یک پاکت شیر پیدا کرد که در آخرش کمی شیر باقی ماند ه بود، از مادر دو بیسکویت گرفت. شیر و بیسکویت را بغلش گذاشت تا بابائوایل را مهمان خود کند. در آغوش مادر آرام گرفت و خود را جمع کرد و به خواب عمیقی فرو رفت.

مادر بعد از خوابیدن کودکش پول‌هایش را شمرد، اما به‌اندازه‌ی نبود که آرزوی کودکش را بخرد.

تصمیم خودش را گرفت، جز خریدن آرزوی کودکش برایش مهم نبود، کودکش را با چشمانی پر از عشق مادرانه نگاه کرد و راهی را که می‌خواست برود را در پیش گرفت. هوا گرگ و میش بود، نگران بود که کودکش بیدار نشود، به‌راهش ادامه داد و به‌سمت مغازه‌ای رفت که کلبه آرزوی کودکش در آن قرار داشت. چوبی برداشت و به‌سمت شیشه مغازه کوباند، اما ناگهان صدای آژیر گوشش را پر کرد، نگهبان با یک اخطار سعی کرد او را متوقف کند، اما مادر به‌کارش ادامه می‌داد، تمام ذهنش برآورده کردن آرزوی کودکش بود، که یک‌باره با شلیک نگهبان مادر به‌زمین افتاد.

کودک قبل از طلوع خورشید از خواب بیدار شد، با شیر و بیسکویت دست نخورده مواجه شد.

مادر نبود، ناراحت از بابا نویلی که به دیدارش نرفته بود حتی هدیه‌ای هم به‌او نداده بود. ناراحت به‌سمت مغازه آرزوهایش رفت که دوباره کلبه پارچه‌ایش را ببیند، ناآرامی و سروصدای نزدیک مغازه او را نگران کرد.

ناراحت به‌سمت مغازه آرزوهایش رفت که دوباره کلبه پارچه‌ایش را ببیند، ناآرامی و سروصدای نزدیک مغازه او را نگران کرد. به‌سمت مغازه دوید، یک نفر به‌روی زمین افتاده بود صدای پیچ گوش او را رها نمی‌کرد. چند ماشین پلیس کنار مغازه بودند و ماموران منتظر جوابی از کسی.

همه صحبت‌ها سرچشمه از ناکار بلدبودن نگهبانی بود که به‌جای شلیک به‌پا مستقیم به‌سینه زن شلیک می‌کنند و او را می‌کشد.

حال دیگر کودک نه آرزوی کلبه پارچه‌ای دارد نه آرزوی کریسمس دوباره، بابا نویل برایش شده بود کسی که آن شب برای کشتن مادرش از سرزمین‌های دور با گوزن‌هایش آمده بود.

عاطفه عسگرمحمدی، 17 ساله



روز جهانی حقوق بشر

روز دهم دسامبر، روز جهانی حقوق بشر است. این روز در سراسر جهان یادآور ۱۰ دسامبر سال ۱۹۴۸ است. در آن روز مجمع عمومی سازمان ملل، منشور بین‌المللی حقوق بشر را تصویب کرد.

روز جهانی حقوق بشر برای اولین بار در سال ۱۹۵۰ برگزار شد. همه ساله در روز ده دسامبر در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک مراسم باشکوهی به این مناسبت برگزار می‌شود. هم‌زمان در اسلو، پایتخت نروژ نیز مراسمی بسیار پراهمیت در ساختمان شهرداری برگزار می‌شود که طی آن جایزه نوبل صلح به برنده‌ی سال اعطا می‌گردد.

اگر چه از تصویب منشور بین‌المللی حقوق بشر ۶۸ سال می‌گذرد، ولی هنوز در بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل متحد، این حقوق به‌طور کامل و یا بخش‌هایی از آن پایمال می‌شود. جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهایی است که کارنامه حقوق بشری آن در حدی سیاه است که شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد سال‌هاست برای این کشور یک گزارشگر ویژه جهت بررسی موارد نقض ویژه حقوق بشر تعیین کرده است. گزارشگر کنونی، فعال حقوق بشری پاکستانی، خانم عاصمه جهانگیر است.

آخرین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران در نیمه ماه نوامبر گذشته با ۸۵ رای موافق، ۳۵ رای مخالف و ۶۳ رای ممتنع به تصویب رسید. سال قبل نیز قطعنامه دیگری با ۸۱ رای موافق، ۳۷ رای مخالف و ۶۷ رای ممتنع به تصویب رسیده بود. افزایش شمار کشورهای موافق صدور قطعنامه‌ای در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران، بدون شک حکایت از تشدید وضعیت نابسامان حقوق بشر در کشور دارد.

حکومت اسلامی ایران، رگوردار اعدام است. اگر شمار اعدام‌ها در ایران را نسبت به جمعیت کشور بسنجیم، حکومت اسلامی در صدر فهرست قرار می‌گیرد. تنها در ماه نوامبر سال جاری میلادی ۵۲ نفر در جمهوری اسلامی اعدام شدند. از ابتدای سال ۲۰۱۶، شمار اعدام‌های تایید شده ۵۳۰ فقره است. اگر این روند تا آخر سال جاری میلادی ادامه پیدا کند، احتمالاً از مرز ۶۰۰ حکم اعدام عبور خواهد کرد. بسیاری از این احکام اعدام در رابطه با جرایم مربوط به مواد مخدر هستند....

بهترین خاطره ها

بهترین خاطره 2016 برای من این است که در عرض يك سال و نیمی که سوند بوده‌ام اقامت خود را گرفتم.

ذکی رازی، 15 ساله

من پیش یک خانواده عرب زبان در شبستا زندگی می‌کردم و آن خانواده اصلا رسیدگی به من نمی‌کرد و به حال و روز من بی اهمیت بود.

بعد از شش ماه درخواست دادم و خانواده خود را عوض کردم و ناگهان وضعیت تغییر کرد و من عضو جدید یک فامیل خوب و مهربان شده‌ام. این خانواده، با من به خوبی و مهربانی رفتار می‌کنند.

من تا زنده هستم مهربانی این خانواده را در خاطرم خواهم داشت.

مهران فداکار، 16 ساله

اتفاق خاصی در سال ۲۰۱۶ در زندگیم نیفتاد و يك جورایی سالی راحت و بی‌حاشیه‌ای بر من گذشت. ولی می‌توانم گفت قهرمان شدن تیم محبوبم فوتبال تیم ریال مادرید در اروپا، بهترین اتفاق سال ۲۰۱۶ من بوده است.

مرتضی شریفیان، 16 ساله

پیدایش سال جدید میلادی

مسیحیان سال نو را در تاریخ‌های مختلف جشن گرفته‌اند. معمولا در 25 دسامبر، این مراسم انجام می‌شد. اما بعد از کشف مقوله جشن کریسمس در سال 500 میلادی اول ژانویه هم به‌صورتی که هشتمین روز این جشن می‌شد و هم‌زمان با روزی بود که عیسی مسیح خنثه و غسل تعمید هم شده بود به‌نوعی جشن دیگری اعلام شد. بعدها، زمانی که تقویم میلادی معرفی شد این تاریخ را نخستین بار به‌عنوان روز سال جدید شناختند.

ترجمه آزاد توسط رومینا حاجی‌خانی از متن سوندی پیدایش سال نو میلادی



سال گذشته اولین سالی بود که من در کشور سوند کریسمس را جشن می‌گرفتم و...

نسبت به‌سال نو، هیچ حس و حال خاصی نداشتم. هیچ خبری از آن شور و ذوق در من نبود و پیش‌تر عید نوروز خوشحالم می‌کرد. اول سال که همه به نوعی تصمیمی و یا قولی برای سال در پیش می‌گیرند من هیچ عهده‌ای با خود نبستم. انگار جدی جدی باورم نشده بود که آن زندگی قبلی به‌پایان رسیده و باید با تاریخ و سال و سبک این کشور زندگی کنم. ولی الان فکر می‌کنم که کاملا متوجه شدم که دیگر زندگی من در این کشور جریان دارد. چون سال پیش شب‌هایی که دلم می‌گرفت و گریه می‌کردم آرزو می‌کردم چشم‌هایم را که باز می‌کنم در اتاق قبلی خودم باشم. البته بحث اتاق نیست، بلکه دلم برای زندگی قبلی خودم تنگ می‌شد. ولی امسال انگار که بیش‌تر عادت کرده‌ام و برایم جدی‌تر شده است.



احساس می‌کنم زندگی من نیز با این زمان جلو می‌رود. نمی‌دانم چگونه باید توضیح بدهم. زیرا همیشه توضیح دادن حس و حال کار سختی است و اگر برویم سر اصل مطلب نمی‌خواهم تغییراتی در خودم ایجاد کنم. اگر از حق نگذریم سال پیش انسان بدی نبودم و تا جایی که در خاطر هست به انسانی بدی نکردم، دل کسی را نشکستم و با همه مهربان بودم و با تمام ناراحتی‌هایی که در دلم داشتم خنده رو بودم تا دیگران از ناراحتی من ناراحت نشوند. شاید برایتان عجیب باشد که چرا می‌گویم به‌انسانی بدی نکردم. چرایش این است که تا دل‌تان بخواد به‌حيوانات بدی کرده‌ام و شکم گور حیوانات شده است و هر روز باعث کشته‌شدن آن‌ها شدم و با بهیه و چهچه گفتن نوش جان کرده‌ام. و این تنها عذاب وجدانم از سال 2016 است.

نازنین تقوی، 18 ساله

بهترین اتفاقی که در سال 2016 برای من افتاد در تعطیلات تابستان رخ داد. هوا گرم بود و من در خواب سنگینی فرو رفته بودم و ساعت حدود 2 بعد از ظهر بود. با صدای زنگ گوشی ام بیدار شدم ولی نخواستم جواب دهم. با این وجود نیم‌نگاهی به‌گوشی ام انداختم و دیدم که سرپرستم است که زنگ می‌زند. جواب دادم و او گفت: مبارک مبارک باشد هادی!

من گفتم: چرا؟ مگه چی شده؟

گفت: تو اقامت خود را گرفتی و من قند در دلم آب شد در آن لحظه!

هادی مظفری، 15 ساله

بدترین اتفاق 2016 من آمدنم به سوند بود که مرا از تمام رفقایم دور کرد.

حسن آسکانتی، 16 ساله

من و هدف‌هایم در سال جدید!

من در سال جدید، هدف‌های فراوانی دارم. یکی از آن‌ها این است که در پایان امسال که سال آخر دبیرستان من است نمرات من آن‌قدر بالا باشد که بعد از تعطیلات تابستانی بتوانم به‌دانشگاه پزشکی اسپالا وارد شوم. این بارزترین هدف من است. اما هم‌زمان آرزو دارم که در سال آینده توانایی آن را داشته باشم که رابطه‌ام را با دوستان سوءاستفاده‌گر و خودخواه قطع کنم. اما هدف دیگر من، در سال آینده این است که گواهی‌نامه رانندگی را هم بگیرم تا دیگر، مادر و پدرم نگران من نباشند وقتی که شب‌ها به‌خانه برمی‌گردم.

امیدوارم که در تعطیلات تابستان هم بتوانم با دوستان نزدیکم با ماشین دور اروپا را بگردم!

رومینا حاجی‌خانی، 17 ساله

بهترین اتفاق سال 2016 برای من

در طول 2016، اتفاقات خیلی مهمی افتاد. ولی از نظر من یک از بهترین اتفاقات سال 2016، در سینما با فیلم بود. این اولین فیلم جنگ ستارگان «Star wars layvone» است که همه قهرمانان فیلم در راه رسیدن به‌هدف‌هایشان کشته می‌شوند. این دیگر فیلم بچه‌گانه نیست، بلکه فیلمی است که آدم‌ها را به فکر می‌اندازد. این فیلم خیلی غم‌انگیز و معنادار است و من پیشنهاد می‌کنم این فیلم را ببینید.

سال نو مبارک!

حنیف سبزی پور، 13 ساله

نقدی بر فیلم «ابد و يك روز»

ساعتها بعد از دیدن این فیلم با یادآوری سکانس‌های گریه‌ام می‌گرفت، شاید تلخ‌ترین فیلم سینمای ایران بود اما واقعی.

درد و بدبختی و فقر در تمامی سکانس‌های فیلم به‌وضوح دیده می‌شود. دردی عمیق در نگاه خسته سمیه، خواهرانش، مادرش، و محسن برادر معتادش، دل‌ها را به‌لرزه می‌انداخت، سایه فقر و اعتیاد بنیان خانواده چند نفره سمیه رو سست کرده بود و سنگینی این بار بر دوش دختر خانواده، تراژدی تلخ زندگی سمیه را در فیلم رقم می‌زد. در سر تا سر فیلم سمیه را می‌بینیم که می‌جنگید در نبردی نابرابر با فقر و اعتیاد، تا خانواده بی‌سر و سامانش را سامان دهد. در جایی خواندم که نوشته بودند: «فیلم‌نامه‌های زیادی در گذشته شبیه به این بارها و پارها نوشته شده و توسط کارگردان‌ها تولید شده است.»

اما چرا این فیلم به این وسعت دیده شد و چندین سیمرخ بلورین گرفت، شاید به‌خاطر نقش زیبا و سپید دختری به نام سمیه در این فیلم بود. داستانی واقعی از زندگی‌های هر روزه و قربانیاتی همچون سمیه که هیچ‌گاه دیده نشدند داستان فیلم حول محور و معزل اعتیاد و فقر در میان خانواده‌ای از محله‌های فقیرنشین پایین شهر می‌چرخد و دختری که تمام سعی و تلاشش بر این بود که خواهرها و برادرهای خسته از زندگی را به‌زندگی باز گرداند.

سمیه در تمامی سکانس‌های فیلم لباس می‌شست، جارو می‌کرد، ظرف می‌شست، مادر مریضش را تر و خشک می‌کرد و برای هر يك از اعضای خانواده جداگانه غذا درست می‌کرد. برای خواهرها و برادرانش مادری می‌کرد و چون پدری مهربان دست نوازش بر سر برادر کوچکش می‌کشید.

واقعیت تلخ زندگی سمیه و خانواده‌اش روایت هر روزه خانه‌های پایین شهر و محله‌های پایین تهران است،

روایت تلخ دختران و پسرانی که همه روزه به‌شکل‌های مختلف قربانی فقر و بدبختی و اعتیاد می‌شوند. داستان زندگی سمیه، داستانی است که هر روز در کوچه و پس کوچه‌های شهر تهران جاریست بدون این‌که آبی از آب تکان بخورد و دلی بلرزد، بیش‌تر سکانس‌های فیلم به‌چشم آشنا می‌زد. مثل قربانی شدن دختران در خانواده، آن‌جا که برادر سمیه او را به‌خاطر منافع خودش به‌خواستگار افغانی فروخت من را یاد دختران سرزمین انداخت. سرزمینی که هر روز دخترانش همچون کالا برای منافع اعضای خانواده مبادله می‌شوند و گاهی ارزش‌شان معادل يك گونی برنج و گوسفندی بیش نیست. سکوت سمیه در برابر برادرش برایم تداعی‌کننده سکوت دختران و زنان سرزمینم در سراسر زندگی‌شان بود سکوتی از روی ترس و نداشتن حق انتخاب و اعتراض. تلاش سمیه را برای کمک به‌خواهران و برادرانش بدون این‌که به‌فکر منافع خود باشد را دوست داشتم.

گریه‌های سمیه از روی سختی و مشکلات برایم همچون اعتراضی بی‌صدا بود که به‌گوش هیچ کس نمی‌رسید، و اعترافی تلخ به‌ناتوانی‌اش، اما این‌که او دست از تلاش بر نمی‌داشت برایم قابل تقدیر بود. و در آخر خواستم بگویم روایت فیلم «ابد و يك روز» زندگی تلخ سمیه، روایت بسیاری از دختران و زنان جوامع مردسالاری چون ایران و افغانستان است، حتی با این‌که در این فیلم سمیه به‌عنوان نقش اصلی فیلم بود و قصه فداکاری دختری را برای خانواده‌اش نشان می‌داد باز هم بیش‌ترین تقدیرها از بازیگر نقش محسن (نوید محمدزاده) شد، که باید گفت که از این جوامع زن‌ستیز بیش‌تر از هم نمی‌شد توقع داشت.

به‌امید روزی که فقر و بدبختی و اعتیاد در جهان نابود شود و دیگر هیچ جوانی قربانی اعتیاد و فقر نباشد.

مینا احمدی، 18 ساله

نقد فیلم «ابد و يك روز»

فیلم، زندگی بدبخت و فقیرانه کسانی را نشان می‌دهد که خودشان از زنده بودنشان متفرند. خانواده‌ای که سه پسر دارد. یکی از پسران مواد مصرف می‌کند خوشبختانه یکی از پسران، ترک کرده بود. نوید پسر کوچک خانواده که تنها هشت یا نه سال سن دارد و بر خلاف برادران خود دارای هوش بالا و قلبی مهربان



نمی‌دهد و به‌همان خانه مادری خود برمی‌گردد تا آینده برادر کوچکش در خطر نباشد. نوید عاقل و نابغه‌ای که در کنار سمیه، آینده‌ای روشن در انتظارش بود.

در جامعه ما، همواره زنان، خود و زندگی‌شان را فدا می‌کنند. فدای خانواده خود و مردان خود. و این فداکاری گاهی باعث تباه‌شدن آینده خود شخص خواهد شد. در جوامع ما ارزش مردان از زنان ما بیش‌تر است، به‌همین دلیل هست که فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌ها از سوی بانوان مهربان ما بیش‌تر است. آن‌قدر مردان بر سر زنان خدایی می‌کنند که زن جرات تصمیم زندگی خود را ندارد. برادر سمیه بر اثر تعصبات و قدرت گرفته شده از جامعه که باید برادر برای خواهر و زندگی آینده او تصمیم بگیرد، همه کاره سمیه می‌داند. وقتی انسان آزاد و فارغ از هرگونه

دل‌بستگی به دنیا می‌آید پس چرا این جوامع آن‌قدر تاثیر بد خود را بر روی بشریت می‌گذارند تا بوی تعفن جهالت بالا بیاید. تا انسانی برای انسان دیگری تصمیم بگیرد تا چنان فقر و بدبختی در خانواده‌ها باشد. امیدوارم روزی در تمام دنیا، همه جوامع شاهد تھی از جهل، فقر فرهنگی و تعصبات باشیم. در این صورت شاید زندگی بهتری خواهیم داشت. شاید...

سمیه عزیزاده، 17 ساله

نقدهای مختلف به این فیلم

نقدهای مختلف و بسیاری نیز در رسانه‌های پرتیراژ داخل کشور نسبت به این فیلم منتشر شده است. برخی ارزشی به این فیلم قائل نیستند، برخی آن را شایسته دریافت جایزه اسکار می‌دانند. به‌گزارش گروه فضای مجازی خبرگزاری دانشجو، «ابد و يك روز» پرغوغاترین فیلم امسال است و فریب‌کارترین‌شان. در پس ظاهر پرطمطراق و غلظت‌انداز رنالیستی - ناتورالیستی‌اش، باطن سیاه و مسموم فیلم‌فارسی لانه دارد.

از جمله می‌توان به نقد مسعود فراسی «بر فیلم ابد و يك روز»؛ اشاره کرد که در روزنامه شرق منتشر شده است. در نقد وی می‌خوانیم:

دوربین روی دست پرتکان و ریتم تند فیلم برای دیدن نیست؛ توهم آن است و برای کورشدن. فیلم خاک به‌چشممان می‌پاشد تا درست نبینیم و با وراجی‌ها و متلک‌های بی‌امانش مانع شنیدن می‌شود.

اعتیاد، فلاکت و تباهی، آدم‌فروشی و خانه‌فروشی گویا سرنوشت محتوم این خانه - سگدونی - است.

جمله پسر بزرگ و رییس‌خانه‌(معدادی) شعار و پیام اصلی فیلم است: «هرکس از این خانه نرود سنگ است. هرکس برود و برگردد از سنگ کمتر است.» آیا «خانه» استغاره وطن نیست و اهالی‌اش، مردم وطن؟ شرم بر این نگاه.

خانه، صاحب - پدر- ندارد. مادر مریض است و سرپار. پسر بزرگ اما کیست؟ مردی سابقا معتاد، ظاهرا دلسوز خانه و خانواده، که سر بزنگاه برادر معتادش را لو می‌دهد و خواهر مظلوم و ستمکش‌اش - تنها آدم مثبت فیلم - را به بیگانه می‌فروشد تا مغازه ساندویچی بزند. چه نگاه کثیف و شوونیستی - ضدافغانی - دارد فیلم. نگاه به طبقه فرودست نیز از همین نوع است. فرودستان، محکوم به فروشند... .

است. چهار دختر. سمیه یکی از آن‌ها. دختری سرپه زیر و دارای قلبی بزرگ که مسئولیت همه خانه بر دوش او است. دختری که ارزش يك تار موی بیش‌تر از همه خانواده‌اش است.

برادر بزرگ سمیه

که اعتیاد را چند سالی می‌شود ترک کرده است به خواهر خود پیشنهاد ازدواج با مردی را می‌کند تا در ازای پول دادن، هم به‌ظاهر خواهر خود را از رنج مراقبت از خانواده راحت کند هم پولی دست خودش بیاید. و این متأسفانه ریشه در فقر و جهل فرهنگی دارد. هیچ کسی نمی‌تواند سرنوشت کسی دیگری را تصمیم بگیرد. برادر می‌خواهد به خواسته خود برسد به پول کلانی که از طرف خانواده دیگر داده می‌شود. و همه این‌ها از فرهنگ نادرست، فقر فرهنگی و جهل می‌آید.

خدا تکند جامعه‌ای دچار این معضل شود، در آن صورت جامعه‌ای از هم گسسته و متعقنی خواهیم داشت که نتایج ناعقلانه‌ای خواهد داشت.

بعضی انسان‌ها یا خودشان را به‌جاهلیت می‌زنند یا آن‌قدر از جاهلیت لبریز شده‌اند که حاضرند دست به‌هرکاری بزنند و با سرنوشت بسیاری از افراد بازی کنند، تا به اهداف و امیال خود و امثال خود برسند. سمیه دختر عاقل فیلم ما، همیشه خود را فدای دیگران می‌کند و به ازدواج ناخواسته تن



AP Archive Net

درست مثل روز اول سال نو

هست هر روز یک شانس جدید
و فرصت
تو امیدوار بودی
تو آرزو کردی
تو منتظرش بودی
فکر کن
سیصد و شصت و پنج شانس
هر سال جدید
و حتی
هست یک پاداش
یک شانس بیشتر
هر چهار سال یکبار

کیمیا را داوودی، ?? ساله



بیرون، شب سرد
زمستانی ست
خیابان تاریک و
بی صدایی سکوت
است
گردش باد می لرزاند
دستگیره های
بخاری را

از در ورودی صدای وزش باد شنیده می شود
مثل بادی که در عرشه کشتی می وزد
شام ساده شبانه به پایان رسیده است
دختر میز ما را جمع می کند
بگذار شمع را در نیم تاج (لوستر) روشن کنیم
شب، روز می شود
شب، برای شادی و خوشی ست.

شعر از: آکوست استریند بری

ترجمه: رومینا حاجی خانی، 17 ساله

شعر «شب برفی کریسمس»

خانه ای کوچک و زیبا
در جنگلی بزرگ
با درختانی بلند
و پوشیده از برف
به غیر از آدم برفی
که لبخندی بر لب دارد
همه کنار آتش بخاری جمع اند
و چه شادمانه و خوشبخت
سال نو را با هم
و در کنار درخت کاج تزیین شده
جشن می گیرند
و بیرون
دانه های بلورین برف
آرام آرام پایین می آیند
در شب برفی کریسمس...

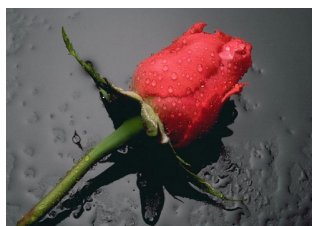
یگانه رنجبر
17 ساله



ترانه ((هم چون یک سنگ غلطان)) تحولی
در حوزه ترانه سرایی شکل داده است و
«باب دیلان» ترانه سرا و خواننده
جهانی، با اعتراض به کسی که خوب
می شناسدش زندگی او را زیر علامت
بزرگ سنوآل قرار می دهد.

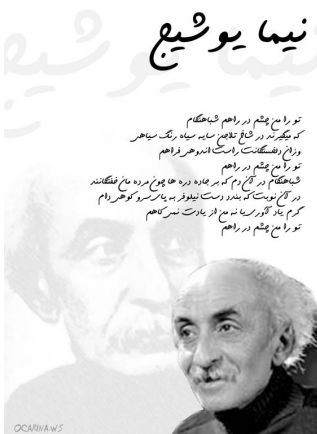


هیچکس به تو یاد نداد که در خیابان ها زندگی کنی
و حالا می بینی باید به آن عادت کنی
می گفتی که هیچگاه سازش نخواهی کرد
با ولگرد مرموز، اما حالا می فهمی که
او گواهی خودش را نمی فروشد
در حالی که به خالی چشمانش خیره شده ای
و از او می پرسی که می خواهد معامله کند
چه مزه ای دارد
چه مزه ای دارد
که تنها باشی
مانند یک ناشناس کامل
مانند یک سنگ غلطان؟
هیچگاه رو بر نگرداندی تا چهره در هم کشیدن
شبیادان و دلکها را ببینی
وقتی که می آیند و برایت شعیده می کنند
هیچ فکر نکردی که خوب نیست
که بگذاری دیگران جای تو کتک بخورند



و می گویند
برای همه
چیز می توان
جایگزین پیدا
کرد

اما هر فاصله ای نزدیک نیست
همه چهره ها را به یاد دارم
همه چهره هایی که مرا به این جا انداختند.
روشنایی هایم را می بینم؛ نور افشان فرا می رسند
از غرب رو به شرق
یکی از همین روزها، یکی از همین روزها
آزاد خواهم شد
...
آه انسان نابودی خود را اختراع کرده است
گام اول، رفتن به ماه بود
اکنون زنی در کوی من است
آنجا می نشیند، در آن هنگام که شب آرام
می شود.



شعر

زمستان

نیمایوشیج

تو را مع چشم در راهم شبنام
که بگریزد در شایع نغمه ساید سینه رنگ سبزه
و را مع نفسکانت راست اندوه فرام
تو را مع چشم در راهم
شبنام در کلامم که در حاده دره ها چون مرده مانع فکنتند
در کلام نوبت که بندد دست نیلوفر به پارسه کوهر دام
گرم باد کاورده نام مع از بادت نسکام
تو را مع چشم در راهم

در شب سرد زمستانی
کوره خورشید هم، چون کوره گرم چراغ من
نمی سوزد
و به مانند چراغ من
نه می افروزد چراغی هیچ،
نه فرو بسته به یخ ماهی که از بالا می افروزد
...
من چراغم را در آمدرفتن همسایه ام افروختم
در یک شب تاریک
و شب سرد زمستان بود،
باد می پیچید با کاج،
در میان کومه ها خاموش
گم شد او از من جدا زین جاده - باریک
و هنوز قصه بر یاد است
وین سخن آویزه - لب:
که می افروزد؟ که می سوزد؟
چه کسی این قصه را در دل می اندوزد؟
در شب سرد زمستانی
کوره خورشید هم، چون کوره گرم چراغ من
نمی سوزد.

Julfestens

De kristna kyrkorna firade nyår på varierande tider, ofta på juldagen den 25 december eller på Jungfru Marie

Bebådelsedag, i Bysans och Ryssland 1 september. Nyårsdagen firades med allvarlig botpredikan, som protest mot de hedniska utsvävningarna på denna dag. 25 mars firades som svensk nyårsdag ända fram till 1500-talet.

Efter julfestens uppkomst på 500-talet blev 1 januari helt naturligt denna fests "åttondedag" samt firades till minne av Jesu omskärelse och namngivning, med användande av Luk. 2:21 som text. Denna är också den svenska kyrkans gamla evangelietext för nyårsdagen. Av de nya högmäsotexterna för denna dag tar den 2:a årgången särskild hänsyn till årsskiftets betydelse. Det var först under högmedeltiden som 1 januari åter slog igenom som nyårsdag, dock inte överallt ens i Västeuropa. Senare fixerades dock nyårsdagen i och med införandet av den gregorianska kalendern.

Källa: Wikipedia

Vald av: Romina Hadjikan, 17 år

Precis som på Nyårsdagen

är varje annan dag en chans till möjlighet,
du hoppades på,
du drömde om,
du längtade till.
Tänk dig det!
Trehundrasextiofem chanser varje nyfött år
Och dessutom,
som en trivsamt bonus,
en ytterligare chans
vart fjärde år!

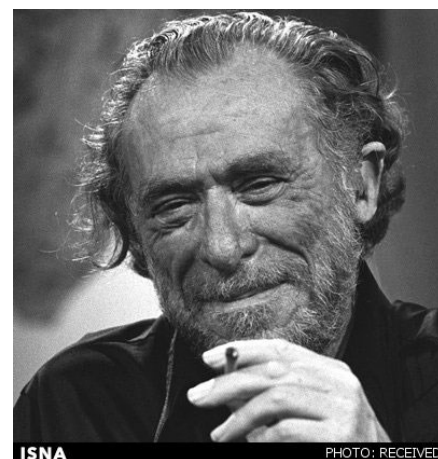
kimiya davoudi

Den bästa upplevelsen under 2016

Under år 2016 har det hänt mycket viktiga händelser. Fast enligt mig är de viktigaste när jag gick på bio och såg filmen Star Wars Rogue One. Det är den första filmen av alla Star Wars filmer och i filmen offerar alla hjältar sitt liv för att uppnå sitt mål. Denna film betraktas inte längre som en barnfilm utan får människorna att tänka till. Filmen har ett starkt och känsligt innehåll. Jag rekommenderar att alla som inte sett den tittar på den.

Skriven av: Hanif hafshejani
Översatt av: Kianaz Farzam och
Arynaz Farzam

شعری از چارلز بوکوفسکی



ISNA PHOTO: RECEIVED

درون سلول زندان نشسته بودم.
همه آن‌جا خال‌کوبی داشتند:
زاده شده‌ام برای باختن،
زاده شده‌ام برای مردن.
همه آن‌ها می‌توانستند با یک دست سیگار بپنجند.
اگر از والاس استیونس یا پابلو نرودا حرف می‌زدم،
گمان می‌کردند که دیوانه‌ام.
هم سلولی‌هایم را نامگذاری کرده بودم:
آن یکی کافکا،
آن دیگری داستایوفسکی،
یکی بلیک،
دیگری سلین،
و آن یک میکی اسپیلین بود.
از میکی اسپیلین خوشم نمی‌آمد.
واضح است که آن شب به وقت خاموشی،
میکی و من سر تخت طبقه بالا دعوی‌مان شد.
در انتها تخت نصیب هیچ‌کدام‌مان نشد،
و سلول انفرادی بهمان رسید.
وقتی از انفرادی بیرون آمدم،
به ملاقات زندانبان رفتم
و به او گفتم که نویسنده‌ام،
که روح حساس و پراستعدادی دارم
و می‌خواهم در کتابخانه کار کنم.
او دو روز پیش‌تر در انفرادی نگه‌م داشت.
وقتی بیرون آمدم در کفش سازی مشغول به کار شدم.
همکارانم ونگوگ، شوپنهاور، دانته، رابرت فراست و
کارل مارکس بودند.
میکی اسپیلین را به پلاک‌سازی فرستاده بودند.

Shab-e Yalda

Shab-e Yaldā (پرسیکا: شب یلدا، 'Födelsens natt'), eller Shab-e Chelle är en [iransk](#) högtid, som firas på årets längsta natt. Denna infaller runt den 21 december, vid [vintersolståndet](#), då solen vänder och går mot högre höjder igen. Somliga firar högtiden till solguden Mithras födelse och därför kallas den även Zayeshmehr ('Mithras födelsedag') på persiska.

Historik

Yalda har en historia som går tillbaka till [förzoroastrisk](#) tid. Högtiden är tillägnad den persiske solguden Mithra (modern persiska: Mehr) vars födelse man firar. Yalda är i dag en viktig social händelse där familjer och vänner möts, ofta i den äldste familjemedlemmens hus, för nöje och glädje. Man äter god mat och olika typer av torkade frukter, nötter, frökärnor, vattenmelon och granatäpplen. Att blanda torkade och färska frukter påminner om forntida fester, där firandet och böner till gudar användes för att tillförsäkra sig om skydd för årets vintergröda. För zoroastrier runt om i världen är högtiden, kallad Zayeshmehr, en viktig glädjehögtid.

Källa: Wikipedia



Bord dukat för Yaldafest

Högsommar i Vinter

August Strinberg



Ute braskar vinterkvällen,
gatan ligger tyst och mörk,
draget skakar kaklugnssjäl-
len,
och av porten höres skrällen
när som vinden går i durk.

Enkel kvällsvard är till ända,
flickan dukar av vårt bord;

låt oss ljus i kronan tända
natten uti dag att vända,
natten är till nöjet gjord!

Nils Ferlin



Med många kulörta lyktor
jag gick mig i världen ut.
De slocknade - ljudlöst och oförmärkt,
och så tog det vackra slut.

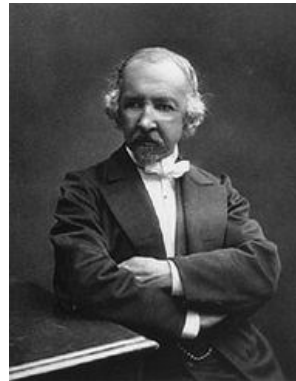
Jag stannade - högst förlägen,
- allt hade ju mist sin glans!
Men nu har jag gått på vägen,
som kommer från Ingenstans

och ringlar till Ingenstädes,
i många de långa år
förutan kulörta lyktor.

Det är ganska svårt - men det
går.



Zacharias Topelius



Nu så kommer julen,
nu är julen här,
lite mörk och kulen
men ändå så kär.
Han i salen träder
med så hjärtligt sinn
och i högtidskläder
dansar barnen in.

Ljusen i lanternan
glimmar högt kring dem,
liksom klara stjärnan
över Betlehem.



Edvard Evans



Jul, jul, strålande jul,
glans över vita skogar,
himmelens kronor
med gnistrande ljus,

glimmande bågar i alla Guds hus,
psalm, som är sjungen från tid till tid,
eviga längtan till ljus och frid!
Jul, jul, strålande jul,
glans över vita skogar!

Kom, kom, signade jul!
Sänk dina vita vingar
över stridernas blod och larm,
över all suckan ur människobarm,
över de slakten, som gå till ro,
över de ungas dagande bo!
Kom, kom, signade jul!
Sänk dina vita vingar!

Valt av Yegane Ranjbar